

نقد دیدگاه‌ها در تعیین مصداق «سائل» در آیه نخست سوره معارج*

طاهره کریمی محلی (نویسنده مسؤول)**

علی خراسانی**

چکیده:

این پژوهش کوشیده است با تمرکز حداکثری بر منابع اهل سنت و بررسی دیدگاه‌های احتمالی درباره مصداق «سائل» و دلایل آنان، برای این سؤال که چرا اخبار و روایات سبب نزول در این باره مختلف است و این اختلاف، به چه میزان در تعیین مصداق سائل دخیل بوده، پاسخی را جست‌وجو کند، از این رو با واکاوی روایات و توجه به اشتراک آنها در بیان ارتباط آیه ۳۲ انفال با آیه نخست سوره معارج، محل نزول عذاب یا سکوت برخی نسبت به آن، شواهد تاریخی، سیاق آیات و ترتیب تاریخی نزول، آنها را مورد بررسی سندی و متنی قرار داده و به این نتیجه رسیده است که ضمن صورت گرفتن تصحیفی نسبت به نام «سائل»، انگیزه‌های کلامی در تحریف برخی حقایق و تعیین مصداق سائل بسیار مؤثر بوده است و همین انگیزه‌ها در بین متأخرین موجب شده است که برخی ارتباط بین این آیه و آیه ۳۲ انفال را نفی کنند.

کلیدواژه‌ها:

سائل / نضر بن حارث / ابوجهل / نعمان بن حارث / سوره معارج

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴، تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۲/۲۱.

taheri.atefe20@yahoo.com

** مدرس دانشگاه مازندران

khorasani110@gmail.com

*** عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

روایات شیعه آیه اول سوره معارج را یکی از آیات مرتبط با انتصاب حضرت علی علیه السلام به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند. بر اساس این روایات، «سائل» همان کسی است که پس از شنیدن جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» از پیامبر، خطاب به ایشان و در اعتراض به آن حضرت گفت: ﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾ (انفال/۳۲).

شماری از محدثان و مفسران اهل سنت نیز هماهنگ با شیعه، روایات فوق را گزارش و به شکل‌های گوناگون، بین آیه نخست سوره معارج و آیه ۳۲ انفال پیوند برقرار کرده‌اند. برخی به صراحت این آیات را با جریان غدیر و برخی در ضمن جریان دیگری غیر از غدیر مربوط دانستند. برخی اذعان به ارتباط این دو آیه با فرد خاصی داشته، اما درباره محل نزول عذاب ساکت‌اند و در مقابل، شماری بدون نام بردن از غدیر یا جریانی دیگر مربوط به علی علیه السلام در ذیل دو آیه فوق و با نام بردن از افراد متفاوتی به عنوان شأن یا سبب نزول، و نیز ذکر مکه و جنگ بدر به عنوان محل نزول، عملاً هرگونه پیوند این آیات را با ولایت نفی کرده‌اند.

این تحقیق در صدد است با بررسی دیدگاه‌های مختلف نسبت به «سائل» و واکاوی محتوای آیات، متن و سند روایات، این دیدگاه را تقویت کند که «سائل» در آیه نخست سوره معارج، همان گوینده سخن گزارش شده در آیه ۳۲ انفال است و نام بردن از افراد مختلف و نفی ارتباط این آیات باهم و با حادثه غدیر، با انگیزه‌های کلامی صورت گرفته است؛ انگیزه‌هایی که با فرافکنی و توجیه مدلول آیات، نمی‌خواسته منصوص بودن جانشینی علی علیه السلام را بپذیرد.

دیدگاه مفسران در تعیین مصداق «سائل»

مفسران مصداق مختلفی را ذیل آیه اول معارج و ۳۲ انفال برای سائل ذکر نموده‌اند. مستند اقوال مفسران درباره سائل، اخبار منقول از بعضی صحابه و تابعان است. اخبار منقول از ابن عباس دو دسته‌اند: برخی سائل را نضر بن حارث (ابن ابی حاتم، ۱۶۹۰/۵) و برخی حارث بن نعمان می‌دانند (فرات کوفی، ۵۰۶). آن اخبار و گزارشاتی که نضر را سائل معرفی کرده‌اند، دو دسته‌اند: برخی او را از کفار مکه



و همراه ابوجهل دانسته‌اند (سیوطی، الدر المنثور، ۱۸۳/۳)، و برخی او را مسلمان منافقی می‌دانند که همراه با اعراب نسبت به مقام و فضایل اهل بیت، به‌ویژه علی علیه السلام بغض داشت (بحرانی، ۳/۳۱۴). اخبار منقول از سعیدبن جبیر، سندی، عطاء و ابن مجاهد نیز نضرین حارث را (طبری، ۱۵۲/۹) و اخبار منقول از انس بن مالک، ابوجهل را (بخاری، ۵/۱۹۹؛ مسلم، ۸/۱۲۹) سائل معرفی کردند. بنابراین اخبار در این باره مضطرب‌اند و نمی‌توان بدون بررسی سندی و متنی، هیچ کدام را بر دیگری ترجیح داد.

روایات و مصداق «سائل»

۱. پیامبر

طبق برخی اخبار، پیامبر به سبب آزار فراوان از سوی کفار مکه به دلیل استنکاف نسبت به پذیرش اسلام، قرآن و دعوت خویش، آنان را نفرین و برایشان چنین عذابی درخواست نمود (زحیلی، ۳۱۲/۹).

دلایل ردّ دیدگاه

الف) دلایل نقلی

۱- این درخواست ناسازگار با آیات و روایاتی است که ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری پیامبر را معرفی می‌کنند. به گواهی قرآن، پیامبر در گفتار و رفتار کین (آل عمران/۱۵۹) و بر هدایت مردم، حریص بودند (توبه/۱۲۸). درخواست عذابی با این شدت برای پیامبری با دارا بودن ویژگی «رحمة للعالمین»، «غلیظ القلب نبودن» و «حریص بودن برای ارشاد و هدایت کل مردم» حتی برای کفار، منتفی است و نیز با سیره و اخلاق گزارش شده از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سازگار نیست.

۲- گزارشات تاریخی حاکی از آن است که مشرکان بعد از ناامید شدن از تطمیع مالی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نسبت به ایشان نهایت لجاجت‌ها و سوء قصدها را به کار بردند. با این وجود، هیچ گزارشی از درخواست عذاب آسمانی از سوی پیامبر نسبت به آنان به دست ما نرسیده است.

ب) دلایل عقلی

اولاً این سخن با سیاق هیچ کدام از آیات ۳۲ انفال و اول معارج سازگار نیست. ثانیاً عقل نمی‌پذیرد که سائل پیامبر و مراد از «هذا»، قرآن، اسلام یا رسالت پیامبر باشد، قطعاً نبی اکرم به حقانیت هر سه مورد یقین داشتند. ثالثاً سائل بودن پیامبر با متن روایات غدیر به شدت ناسازگار است. به گزارش اخبار مربوط، حضرت بعد از اعتراض شخص، او را دعوت به توبه نمودند؛ همین مؤید خوبی بر تشکیک گوینده در خصوص حقانیت مشارالیه «هذا» است. رابعاً لفظ «قالوا» در کلام سائل، قرینه‌ای است بر اینکه سائل نمی‌تواند پیامبر اکرم باشد. به علاوه اینکه اگر سائل خود پیامبر بود، باید می‌فرمود «...فامطر علیہ» یا «فامطر علیهم»، چرا برای خود و مؤمنین درخواست عذاب کند؟

سند روایی

درباره سند روایی این ادعا خبری قابل استناد دیده نشد، ولی طبرسی یک قول ضعیفی از جبائی نقل کرده که داعی، همان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است (طبرسی، ۵۲۹/۱۰). به نظر می‌رسد که این دیدگاه به اجتهاد مفسران و یا جبایی بوده است.

۲. کفار

برخی مفسران بر اساس تمسک به برخی روایات (طبری، ۴۴/۲۰)، سائل را کفار می‌دانند. استدلال طرفداران این دیدگاه بدین شرح است:

۱- آیه ۳۲ انفال و آیات قبل از آن حاوی تحدی کفار است که حکایت از جایگاه کفار، تحدی و احتجاج آنان دارد و ما بر نسبت دادن این آیه به نصر یا دیگران، مرجحی نمی‌یابیم و تحدی در اینجا به معنای طلب تعجیل عذاب و از سوی مشرکان بوده است (دروزه، ۴۹۸/۵).

۲- سیاق آیات آغازین سوره معارج نشان می‌دهد که اولاً منظور از «سأل»، سؤال و پرسش از عذاب است، نه درخواست عذاب. ثانیاً سؤال از عذاب اخروی است، نه عذاب دنیوی. ثالثاً آیه ۳۳ انفال هم حاکی از این است که خداوند مشرکان را عذاب نکرد. از این رو این روایات به دلیل ناهماهنگی با سیاق آیات مربوط، بی‌اعتبار است.



دلایل ردّ دیدگاه

الف) دلیل نقلی

همه آن اخبار و گزارشاتی که به نام اشخاص در این باره تصریح کردند، در تقابل و تعارض با این اخبار بوده و این دیدگاه را رد می‌کنند.

ب) دلایل عقلی

۱- تحدی بودن این آیه و درخواست عذاب از سوی کفار جهت معجزه نمی‌تواند درست باشد. اولاً به این دلیل که در تاریخ اسلام خبری در این باره گزارش نشده است. ثانیاً درخواست معجزه فقط از آن شخص نبی است.

۲- اخبار و گزارشات متعدد درباره ارتباط آیه ۳۲ انفال و آیات ۳-۱ معارج، حاکی از تحقق عذاب است که بعضی درباره مشرکان مکه، برخی درباره حادثه غدیر و برخی هم درباره ابوجهل یا نصر واقع شده است. در هر حال، اخبار حاکی از تحقق نزول عذاب است، نه وعده عذاب.

۳- اقرار به شهادتین که در اخبار غدیر و تصدیق معاد که در سوره معارج آمده، از اصول دین هستند و پذیرش و امتثال احکام واجبی چون نماز، روزه، حج و جهاد که از فروع آن است، همه ارمغان دعوت اسلام و رسالت پیامبر ﷺ است. اگر کافر بودن سائل را بپذیریم، در واقع اعتراض را معطوف به دوران اوایل بعثت نموده‌ایم که این دور باطل است؛ زیرا طبق ادعا، هنوز بر سر اصل حقانیت رسالت پیامبر و یا دین اسلام یا قرآن، نزاع و دعواست؛ هنوز چیزی را نپذیرفتند که به لوازم آن پایبند گردیده و از پیامبر اطاعت نمایند. حال آنکه کلمه «هذا» به دلیل همراه بودن با قرآینی چون ضمیر فصل «هو» و معرفه بودن کلمه «حق» و نیز آمدن کلمه «عندک»، حکایت از این دارد که سائل به این امور پایبند بوده و آنها را از شؤن ربوبیت می‌دانسته است، ولی در حقانیت امر ولایت علی ع از ناحیه خدا تردید داشته و انکار نمودند (طباطبایی، ۶۷/۹).

۴- این خبر با ادعای طرفداران این دیدگاه، یعنی عدم درخواست عذاب و عدم وقوع آن در تباین است؛ پس این قبیل اخبار نمی‌توانند این دیدگاه را تقویت کنند و برای عذاب واقع، باید محل دیگری را جست‌وجو نمود.

بررسی سندی و متنی اخبار

طریق اول: «حدّثنی محمدبن سعد، قال ثنی أبی، قال ثنی عمّی، قال ثنی أبی عن أیبه أب جدّ سعد، عن ابن عباس، قوله تعالی «سأل سائل بعذاب واقع» ذلک سؤال الکفار من عندالله و هو واقع» (طبری، ۲۹/۴۴).

پیش از این پاسخش را بیان کردیم که این گونه روایات با سیاق آیات و با لحن کلام سائل ناسازگار است و نیز با اخبار متعارض فراوانی روبه‌رو است که سائل را فردی مسلمان می‌داند، که در احتجاج با پیامبر اقرار به اسلام می‌کند و خود را ملتزم به احکامی می‌داند که پیامبر بر آنان بیان نمود.

طریق دوم (طریق طبری در مجمع البیان): «عن الحسن: قيل: سأل المشركون، فقالوا من هذا الذی تذکر یا محمد؟ فجاء جوابه للکافرین لیس له دافع». در این طریق، اشاره به «قيل» بودن این دیدگاه شده است. نیز در تعارض با اخبار دیگری است که نزول سه آیه اول معارج را یک‌جا و در یک حادثه می‌دانند. دیگر آنکه در این روایت، از نزول عذاب در حق کسی سخن نمی‌گوید و یا حادثه‌ای را سبب نزول آیه نخست نمی‌داند، بلکه نزول آیه نخست را از باب تذکر به فرد یا افرادی همراه با ابهام، و نزول آیه دوم را جهت رفع ابهام از مصداق آیه نخست دانسته است.

۳. نضربن حارث

طرفداران این دیدگاه به موارد زیر استدلال کرده‌اند:

۱- اخبار زیادی سائل را نضربن حارث، برخی نیز او را از کفار مکه و از همراهان ابوجهل می‌دانند. با وجود اینکه متن اخبار در این زمینه هم اضطراب دارند، ولی قدر متیقنی که از این اخبار به دست می‌آید، درخواست عذاب توسط نضرب و نزول عذاب در حق وی می‌باشد. در هر صورت هیچ کدام از این اخبار، دلیلی بر مدنی بودن آیات آغازین سوره معارج یا کل سوره به دست نمی‌دهد.

۲- گفته می‌شود آیات ۱-۳ سوره معارج با آیه ۳۲ انفال مرتبط و مربوط به حادثه بدر می‌باشد، این بدان معناست که ما به دلالت التزامی، به نزول آیات نخست معارج در بدر و مدنی بودن این آیات اقرار کرده‌ایم، حال آنکه سیاق آیات در معارج، به



لحاظ معنا و لفظ، پیوستگی محکمی داشته، یکپاچگی در نزول و یک واحد نزول را نشان می‌دهد.

دلایل ردّ دیدگاه

الف) دلیل نقلی

اولاً اخبار و نقل‌های معتبر تاریخی که حاکی از مشرک بودن نصر و همراهی او با ابوجهل است که در جنگ بدر کشته شدند، در تعارض با دسته‌ای دیگر از اخبارند که خبر از حضور نصر در جریان غدیر می‌دهند و این می‌رساند که نزول آیات آغازین معارج در حق نصر قابل خدشه می‌باشد.

ثانیاً بفرض که نصر در بدر کشته نشده و تا آن ایام حیات داشته است، وی اصلاً مسلمان نبوده تا طبق اخباری که گزارش از حضور او در غدیر می‌دهند، به پیامبر بگوید که به ما امر کردی که شهادتین بگوییم و ما اصول و این تعداد از فروع دین را که بر ما واجب کردی، به امر تو پذیرفتیم؛ ولی این مسأله، یعنی «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» را نمی‌پذیریم.

دلیل عقلی

اذعان شده که نصر در جنگ بدر کشته شده و شواهد مسلم تاریخی هم این سخن را تأیید می‌کند (ابن هشام، ۲/۲۸۶؛ بیهقی، ۲/۳۴). در این صورت ادعای مکی بودن کلیت سوره منتفی است؛ زیرا اگر نزول عذاب با همان ناهمخوانی‌اش با قتل نصر را مفروض بگیریم، به جهت رخداد جنگ بدر در سال دوم هجرت، به تبعش آیات آغازین سوره معارج مدنی خواهد بود. حال آنکه ادعا شده که سوره، یک واحد نزول است. پس یا باید نظر مشهور را مبنی بر کلیت سوره نپذیرفت، یا در نزول عذاب و آیه در حق نصر تردید نماییم. از این‌رو این ادعا درباره سائل بودن نصر ناتمام است.

بررسی متنی و سندی اخبار

طریق اول و دوم: سیوطی در دو تفسیر جلالین (۵۷۱/۱) و الدر المنثور (۱۸۱/۳) به سندی از ابن عباس، آیه «سأل سائل» را درباره نصر می‌داند. نیز به سندی از

سُدی آمده که آیه «سأل سائل...» در مکه نازل شده و درباره نضر است که در جنگ بدر، آن عقوبتش را که خواست، با آن کشته شد (کلینی، ۵۷/۸).

طریق سوم: طریقی که نسائی به نقل از ابن عباس، سائل را نضر می‌داند (نسائی، ۴۹۸/۶).

طریق چهارم: حاکم نیشابوری طریقی دیگری غیر از طرق مذکور آورده که به سعیدبن جبیر می‌رسد. او می‌گوید که محمدبن علی شیبانی در کوفه از احمدبن حازم غفاری از عبیدالله بن موسی از سفیان ثوری از اعمش از سعیدبن جبیر روایت کرده که سبب نزول آیه «سأل سائل»، نضربن حارث بن کله است که گفت: ﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ...﴾ (انفال/۳۲) (حاکم نیشابوری، ۵۰۲/۲). در این خبر گرچه به نام نضر تصریح شده، ولی اشاره‌ای به جریان غدیر نشده است. با این وجود، این خبر به حکم عقل، نمی‌تواند به غیر حادثه غدیر مربوط باشد؛ زیرا اگر این خبر در ارتباط با جریان غدیر نباشد، با اخبار دیگری که این آیات را به غدیر نسبت می‌دهند، متناقض خواهد بود و عقل، وقوع تصحیف نسبت به نام شخص منکر را می‌پذیرد. اما بی‌ارتباط بودن این دو آیه به حادثه غدیر را نمی‌پذیرد که به طرق بسیار و به تواتر معنوی، با تعبیر «نزلت آیه سأل سائل...»، درباره یک فردی تصریح شده و هم نصی از معصوم، به واسطه جابر جعفری، از اصحاب راستگوی امام باقر علیه السلام، سفیان بن غثینه، سفیان ثوری و ابوبصیر، بر این مسأله داریم، از این رو صحیح دانستن چنین خبری عقلایی است.

طریق پنجم (طریق علامه حلی در کشکول): «عن احمدبن عبدالرحمن الناوردی قال: قال الحسين بن عباس، عن مفضل الكرماني، قال حدثني محمد بن صدقة قال محمد بن سنان عن المفضل بن عمر بن الجحفي قال أنشأ جعفر بن محمد...». در این طریق، روایتی از امام باقر علیه السلام درباره اعتراض نضر نسبت به فضایل پیامبر و اهل بیتش و علی علیه السلام و درخواست عذاب و نزول آن در حق وی آمده است که بعد از نزول عذاب، پیامبر نزد آن منافقینی رفت که شبانه با نضر اجتماع کرده بودند و آیه «سأل سائل» را بر آنان تلاوت نمود و فرمود: بروید به سوی همراه و قریتان فهری و ببینید که چه شد؟ و آنها رفتند و به حالش گریستند و گفتند که کسی که علی را

عصبانی کرد و بغضش را آشکار، علی او را با شمشیر کشت و کسی که به خاطر بغض علی خارج شد، خدا بر او چیزی را نازل کرد که می‌بینی (بحرانی، ۳/۳۱۴).

اولاً در ذیل روایت، سه قرینه مبعوض بودن برخی به علی علیه السلام، قتل آنها به دست حضرت، و قتل با شمشیر در جنگ بدر و کشته شدن کفاری چون ابوجهل و نضرین حارث اشاره دارد، در این صورت، تحقق عذاب و نزول آیه عذاب در حق این افراد و در جنگ بدر منتفی است؛ زیرا بنا بر این قراین، نضرین حارث پیش از این کشته شده و این خبر، حاکی از وقوع تحریف در آن است.

ثانیاً صدر و ذیل روایت ناهمگون و به دو جریان جداگانه مربوط است و به نظر می‌رسد که برخی با انتساب خبر به امام باقر علیه السلام، خواسته‌اند به خبر مشروعیت ببخشند.

طریق‌های دیگر: اخبار دیگری از این نمونه در منابع خبری اهل سنت و از سوی بزرگان آنان روایت شده است. چنان‌که طبری پنج طریق درباره سائل بودن نضر آورده است و در سه طریقش، از ابن عباس، عطاء و سدی، ارتباط این آیه با آیات اول سوره معارج را بیان و نضر را سبب نزول آیات ۱-۳ معارج می‌داند (طبری، ۴۵/۲۹).

نیز ابن حجر می‌گوید که طبرانی از طریق ابن عباس روایت کرده که سائل، نضر است که به دنبال آن، خدا آیه «سأل سائل» را نازل کرد (ابن حجر، ۲۲/۸).

بنابراین در پاسخ کلی به این دسته از روایات که نسبت به ارتباط این دو آیه با جریان غدیر ساکت‌اند، باید گفت که با چه دلیل و منطقی می‌توان بین این اخبار متناقض جمع و آنها را صحیح دانست؟ چون اخباری که درباره ارتباط آیات آغازین معارج با آیه ۳۲ انفال وارد شده‌اند، اعم از اینکه محل نزول عذاب جنگ بدر باشد و غدیر، نضر را سائل دانسته‌اند و برخی نیز با تصریح نام نضر و نزول عذاب در حق وی، نسبت به محل نزول ساکت‌اند، از این رو عقل حکم می‌کند که این سکوت نسبت به غدیر، ارتباط تنگاتنگی با تعصّب و انگیزه‌های کلامی داشته و مؤیدی بر وقوع تحریف است؛ زیرا در مواجهه با این اخبار، این سؤالات به ذهن متبادر می‌شود که چگونه می‌توان در جمع این اخبار، وجود نضر را توجیه نمود؟ و آیا می‌توان پذیرفت که نضر که طبق موثق‌ترین اقوال و منابع معتبر تاریخی در جنگ بدر کشته شده، در واقعه غدیر هم حضور داشته است؟ در این صورت اصل

«محال بودن اجتماع متناقضین» را انکار کرده‌ایم. با این بیان به طریق اولی، نزول آیه «سأل سائل» در حق ابوجهل نیز منتفی خواهد بود.

از نظر سندی نیز در طبقه اول این روایات، ابن عباس دیده می‌شود و حدیث گرچه در طبقات بعدی در حد تواتر بیان گردیده، ولی از جهت سند و متن غرابت دارد.

۴. ابوجهل

دلیل این گروه صرفاً نقلی است. آنها می‌گویند که اولاً این خبر در صحیحین گزارش شده است نه اخبار دیگر، ثانیاً راوی هم انس بن مالک، صحابی معروف پیامبر است.

دلایل ردّ دیدگاه

علاوه بر آنکه در دو دیدگاه پیشین بیان کردیم، می‌توان اضافه نمود که بر اساس گزارش‌های تاریخی و به گواهی قرآن، صرف صحابی پیامبر بودن، دلیل بر ثقه بودن وی و پذیرش خبر او نمی‌تواند باشد (حجرات/۶). از طرفی صرف اینکه خبری در صحیحین آمده باشد، نمی‌تواند دلیل بر درستی خبر باشد؛ زیرا در صحیحین نیز مانند هر منبع روایی دیگر، اخبار ضعیف فراوان است و چه بسا به همین خاطر نزد بسیاری از مفسران، خبر صحیحین درباره سائل بودن ابوجهل، ضعیف دانسته شده است.

بررسی متنی و سندی اخبار

طریق اول و دوم: بخاری و مسلم در صحیحین دو طریق ذکر کرده‌اند که در واقع یک طریق است: «حدیثی احمد، حدیثی عبدالله ابن معاذ، حدیثی ابی، حدیثی شعبه عن عبدالحمید هو ابن کردید، وصاحب الزیادی، سمع انس بن مالک، رضی الله عنه، قال ابوجهل: ...» (بخاری، ۲۰۰/۵).

طریق دوم، همان طریق اول است، با این تفاوت که به جای «حدیثی احمد»، «حدیثی محمد بن نصر» آمده است (همان). و طریق واحدی روشن می‌کند که «احمد» در طریق بخاری، همان «احمد بن نصر» است که در روایت، در نام احمد به محمد و یا بالعکس، تصحیفی صورت گرفته است.



طریق مسلم نیز همان طریق بخاری است، با این تفاوت که به جای «عبداللہ بن معاذ»، «عبداللہ بن معاذ» آمده است (مسلم، ۱۲۹/۸) و به احتمال قوی در روایت مسلم یا بخاری، در نام محمد به احمد و عبیداللہ به عبداللہ و بالعکس، تصحیفی صورت گرفته است.

طریق سوم: طریق طولانی تری که واحدی در *اسباب النزول* به آن اشاره می کند، که به همان سند صحیحین می رسد: «أخبرنا محمد بن احمد بن جعفر قال: أخبرنا محمد بن عبدالله عبدالحکم قال، حدثنا محمد بن يعقوب الشیبانی قال: حدثنا احمد بن النضر بن عبد الوهّاب قال: حدثنا عبیداللہ بن معاذ، قال حدثنا أبي قال: حدثنا شعبه عن عبد الحميد صاحب الزیادی سمع أنس بن مالک يقول: قال ابو جهل: ...».

گرچه واحدی این خبر را نقل نموده، ولی در ذیل آیه «سأل سائل»، سائل را نضر می داند که وقتی گفت: «اللهم ان كان هذا...»، خود را نفرین و درخواست عذاب برای خود نمود و این عذاب بر او وارد شد و آن عذاب، همان چیزی است که در جنگ بدر آن را درخواست کرد (واحدی، ۳۶۲).

سیوطی نیز ذیل آیه ۳۲ انفال اشاره می کند که علاوه بر بخاری، ابن ابی حاتم، بیهقی و نیز ابن ابی مالک همین روایت را درباره ابو جهل نقل کردند (سیوطی، الدر المنثور، ۵۵/۴). اما این خبر را هر چند نفر هم که در طبقه تابعان نقل کرده باشند، ارزشی ندارد؛ زیرا این حدیث نیز به این دلیل که تنها از یک نفر در طبقه اول نقل شده، غریب است.

در سند روایات صحیحین نیز شخصی چون انس بن مالک دیده می شود. گرچه اهل سنت روایات بسیاری را از انس در مجموعه حدیثی خود، به ویژه در صحیحین دارند و انس کثیر الروایه بوده و سومین جایگاه در بین جوامع حدیثی اهل سنت را داراست، اما در منابع شیعه، روایات چندانی از او دیده نمی شود و در برخی موارد، مورد مذمت واقع شده و نمی توان به آسانی روایت او را پذیرفت.

انس از جمله کسانی است که با اینکه در جریان غدیر حضور داشته و شاهد انتصاب حضرت علی عليه السلام از سوی خدا به جانشینی پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بود، ولی بعدها که امام از انس بر جانشینی خویش بعد از پیامبر شهادت خواستند که پیامبر در غدیر درباره ایشان فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، وی انکار نمود و در جواب

حضرت گفت که من گذشته را فراموش کردم و چیزی به یاد ندارم! و حضرت او را این گونه نفرین فرمود: «اگر دروغ می‌گویی، خداوند سرت را سفید کند» که این نفرین، کنایه از بیماری پیسی و برص است و او به همان نفرین مبتلا شد (ابن ابی‌الحدید، ۷۵/۴) و پس از مدتی، لکه‌های سفیدی بر چهره‌اش آشکار شد و از آن پس، هیچ کس او را بی‌نقاب ندید. ابن ابی‌الحدید علت سکوت انس بن مالک نسبت به حق خلافت امیرالمؤمنین را رسیدن به دنیا و یاری دشمنان آن حضرت می‌داند (همان، ۷۴). تاریخ حاکی از آن است که انس بعدها به همکاری با دستگاه بنی‌امیه پرداخت و از شواهد این همکاری، این است که وی در مجلس بزم ابن زیاد حضور داشت و شاهد ضربه زدن او بر سر مبارک امام حسین علیه السلام بود (سبحانی، ۲۷۷/۱). نیز دروغی که از انس در ماجرای مربوط به حدیث مرغ بریان گزارش شده (حاکم نیشابوری، ۱۳۰/۳)، شاهد دیگری است بر اینکه روایات انس نه تنها قرینه صدقی به همراه ندارد، بلکه قراینی مبنی بر کذب و دروغگویی او در چند مورد وجود دارد. از این رو این روایات قابل اعتنا نمی‌باشند.

۵. جابرین نضر بن حارث

برخی از بزرگان امامیه آورده‌اند که ابوعبید هروی در تفسیر غریب القرآن، «سائل» را جابرین نضر بن حارث بن کلدی العبدری ذکر نموده است (امینی، ۲۳۹/۱). ایشان به این دلیل نقلی استناد کرده‌اند که با شواهد قطعی تاریخی که نضر را از کشته‌شدگان بدر می‌داند، وجود جابرین نضر در جریان غدیر تقویت می‌شود. از سویی در دلیل عقلی خویش چنین آورده‌اند که گرچه این تنها گزارشی است که درباره جابر وارد شده، ولی اولاً ابوعبید از علمای بنام اهل سنت است که سرآمد زمان خود و خبره در حدیث و مورد وثوق است و اهل سنت طبق معیارهای رجالیان خود در جرح و تعدیل، نمی‌توانند در حدیث وی خدشه وارد کنند. ثانیاً جابر به دلیل کینه قتل پدرش به دست علی علیه السلام، نسبت به دیگران انگیزه قوی‌تری برای اعتراض و استنکاف نسبت به انتصاب و پذیرش حضرت به امامت داشت و این کینه او را به ارتداد کشاند، و چون روایات دیگر غدیر اشاره‌ای به نام



جابر نکردند، این احتمال تقویت می‌شود که نضر در جریان غدیر از معترضین بود، ولی شخصی نبود که عذاب را درخواست کرد و مشمول عذاب الهی شد.

۶. نعمان بن حارث فهری

طبق این پژوهش، نگارنده بر این باور است که «حارث بن عمرو فهری» و «حارث بن نعمان فهری» و «نعمان بن حارث فهری» در واقع یک نفرند و در نامشان تصحیف صورت گرفته که در بحث مربوط به تصحیف، به این مورد خواهیم پرداخت. استدلال طرفداران این نظریه بدین شرح است.

الف) دلیل نقلی

تعداد زیادی از اخبار حاکی از آن است که وقتی پیامبر فرمود «من کنت مولاَه فهِذا عَلیُّ مولاَه»، شخصی به نام «نعمان بن حارث فهری» که در آنجا حضور داشت و یا بعداً خبرش را شنید، شتابان و با غضب، جهت اعتراض، نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و از پیامبر صحّت موضوع را جویا شد و گفت: آیا دستور «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» امری از سوی شماست یا امری مولوی و از سوی خدا؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ فرمود: به خدا قسم از سوی خداست. و این شخص پس از شنیدن این سخن، سر به آسمان کرد و خود را نفرین نمود.

ب) دلیل عقلی

اولاً سیاق آیات سوره معارج یکپارچه مدنی است و آیات مستلزم یکدیگرند. ثانیاً عبارت «حق معلوم» که بیانگر زکات است، در مدینه تشریح شده است و ما اگر تنها همین آیه را هم مدنی بدانیم، به دلیل وحدت سیاق، به تبع آن، باید چهارده آیه بعدش را به دلیل استثنا، و نیز حداقل سه آیه مستثنی‌منه را هم مدنی بدانیم (طباطبایی، ۶/۲۰). ثالثاً طبق اخبار و روایات، آیه ۳۲ انفال هم درباره کسی نازل شد که درخواست عذاب کرد. این آیه هم با آیات بعدی انفال وحدت سیاق داشته و مدنی هستند (همان).

دلایل ردّ دیدگاه

الف) دلیل نقلی

چنان‌که درباره سایر دیدگاه‌ها بیان گردید، اخبار فراوانی در تعارض با این دیدگاه بوده و سائل را اشخاص دیگری معرفی می‌کنند.

ب) دلایل عقلی

۱- اولاً بر حسب روایات ترتیب نزول، سوره معارج مکی است؛ زیرا اعتبار ترتیب به مبدأ نزول است و بزرگان فن، از جمله شیخ طبرسی، معتقدند که ترتیب نزول سوره‌ها با رعایت آغاز سوره‌ها بوده است؛ چنان‌که پنج آیه ابتدایی سوره علق در اول بعثت در مکه، و بقیه در چند سال بعد نازل شد و به این جهت، سوره علق مکی است (معرفت، ۷۸). از این جهت معارج هم مکی است؛ چون آیات آغازینش در مکه نازل شده است.

۲- در مکی بودن سوره معارج هیچ اختلافی نیست و این حدیثی که روایت شده این سوره در روز غدیر از پیامبر صادر شده، غرابت دارد و از نوع مرویاتی است که شیعه در سیاق تفسیر، برای تأیید هوای نفس خود روایت می‌کند (دروزه، ۳۹۳/۵)، از این رو این روایت از سوی شیعیان برای تقویت دیدگاه خود بر اثبات ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام جعل شده است.

دفاع طرفداران

برای دست یافتن به نظری منصفانه در این خصوص، روایات مربوط جمع‌آوری و بنا بر محتوای اخبار و گزارشات، نقد و بررسی خواهند شد، اما قبل از آن، به جهت اختصار، تنها به برخی از شبهات مطرح نسبت به این دیدگاه پاسخ داده خواهد شد.

الف) دلیل نقلی

درباره مراد از «حَقُّ مَعْلُوم» در آیه، اقوال متعارضی از ابن عباس و برخی از معصومین علیهم السلام وجود دارد و هر کس به هر کدام استناد نمود، با وجود حجت نبودن خبر واحد در تفسیر، در چنین مواقعی که دو خبر متعارض، آن هم از یک



راوی درباره تفسیر آیه‌ای وجود دارد، به حکم عقل باید دست از آن اقوال کشید و به سیاق و مضامین آیات در سوره تکیه نمود.

ب) دلیل عقلی

در پاسخ آقای دروزه باید گفت که اگر مراد شما از اتفاق علما، اتفاق بر مکی بودن کلیت سوره است که در این زمینه هیچ اتفاقی وجود ندارد، بلکه نظر مشهور بر مکی بودن معارج است، که نظر مشهور را نباید اتفاق همه علما تلقی نمود؛ چرا که به اتفاق علما، اجماع گویند، نه نظر مشهور. و اگر مرادتان از اتفاق، همان اجماع است، پس چرا در مکی یا مدنی بودن سوره معارج و اینکه در جریان غدیر یا جنگ بدر نازل شده، این همه اختلاف وجود دارد؟ پس هیچ اتفاق و اجماعی در کار نیست.

از طرفی نسبت غرابت دادن به این روایت، معقول و علمی نیست؛ زیرا مدعی اولاً با حکم به مکی بودن آیه ۳۲ انفال، با این ادعا که با آیات بعدش در سیاق مکی قرار دارد، تلاش می‌کند تا ارتباط این آیه را با آیات نخست معارج نفی کند، از این رو عوامانه، در صدد خدشه وارد کردن به روایت، می‌گوید:

«این حدیثی که روایت شده، یا مربوط به بعد از رجوع از حجة الوداع، و یا بعد از فتح مکه بوده است و در هر دو صورت، علی رضی الله عنه در آن زمان بیش از سی سال داشت. در حالی که روایت می‌گوید که ایشان «غلام» بود، از این رو این روایت غرابت دارد و از نوع مرویاتی است که شیعه در سیاق تفسیر، برای تأیید هوای نفس خود روایت می‌کند.» (همان)

در حالی که همین روایت را حاکم حسکانی با شش طریق آورده و تنها در یک طریق آن، اشاره به «غلام» شده است. نیز فرات کوفی طریقی از ابوهریره آورده که مانند روایت ابوهریره در طریق حسکانی، به نام سائل تصریح نشده، اما لفظ «غلام» هم در آن ذکر نشده است و به جای آن، عبارت «ابن عمک» آمده است. این جابه‌جایی الفاظ با معانی مشابه، در معنای متن خللی وارد نمی‌کنند و از موارد جواز نقل به معناست که در زمان صحابه و تابعین رایج بوده است.

از دیگر سو، گوینده مشخص نکرده که منظورش از غرابت چیست؛ غرابت در متن است یا در سند یا در الفاظ؟ یا در چند مورد غرابت دارد؟ که ما ضمن بررسی سندی و متنی روایات مربوط، به این مسأله خواهیم پرداخت.

بررسی سندی و متنی اخبار

طریق اول: طریقی که ثعلبی نیشابوری، از عالمان و راویان به نام اهل سنت، از سفیان بن عیینة در تفسیرش آورده است:

«زمانی که از سفیان بن عیینة از تفسیر آیه ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ﴾ و شأن نزولش سؤال شد که درباره چه کسی نازل شده، سفیان در پاسخ به سائل گفت: از مسأله‌ای از من سؤال کردی که هیچ کس پیش از تو درباره آن چیزی از من نپرسیده است. پدرم برای من از جعفر بن محمد و او از پدرانش - رضی الله عنهم - حکایت کرد که وقتی رسول خدا در غدیر خم مستقر شد، حضرت دست علی رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و این خبر به نعمان بن حارث رسید. نعمان روی گرداند و در حالی که می‌خواست سوار ناقه شود، می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ...». وقتی به مرکبش رسید، سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و از دُبرش خارج گردید و او را به هلاکت رساند. آیه ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ﴾ نازل شد.» (ثعلبی، ۱۰/۳۵)

آنچه ثعلبی نقل نموده، روایت امام صادق علیه السلام است. قول سفیان حدیث متصل السند، قلیل الوسائط یا همان عالی السند است. در این روایت نیز پیوند دو آیه مشهود است.

طریق‌های دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم (طرق حاکم): حاکم حسکانی نیز از علمای تراز اول و از بزرگان رجالی و از محققان اهل سنت است. او روایت غدیر و نزول آیه اول معارج در این باره را به شش طریق در کتاب *شواهد التنزیل* خود، ذیل آیه اول معارج آورده است که در هر شش طریق، یک سبب نزول را برای آیه نقل می‌کند و آن، در خصوص شخصی به نام «نعمان فهری» است (البته با اندک تفاوتی در اسم، ولی اسم نعمان و پسوند فهری در همه مشترک است). حاکم در طرق خود هم به نزول عذاب درباره نعمان، و هم به ارتباط آیه عذاب با



آیه ۳۲ انفال، و هم به محل عذاب، یعنی غدیر، از طرق متعدد اشاره کرده است (ر.ک: حاکم حسکانی، ج ۲، ذیل «سأل سائل»).

طریق هشتم (طریق فرات کوفی): طریق دیگری که در تفسیر فرات کوفی آمده است: «قال حدثني محمد بن ظبيان، معنعناً عن الحسين بن محمد الخارفي، قال سألت سفیان بن عُيَيْنَه عن «سأل سائل» فيمن نزلت؟... لقد سألت جعفر بن محمد عليه السلام مثل الذي سألتني عنه، فقال اخبرني ابي، عن جدی عن ابيه عن ابن عباس رضی الله عنه...» (فرات کوفی، ۵۰۶).

این روایت هم حاکی از مضمون روایات قبلی و تا حدودی با اختلاف در الفاظ آمده و در آن، الفاظ و عباراتی وجود دارد که نشان می‌دهد ظاهراً در این حدیث یا در احادیث مشابه آن، نقل به معنا صورت گرفته است.

در این دسته از روایات، صحابه‌ای چون علی عليه السلام، حذیفه بن الیمان، صحابی وفادار رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از اولین مسلمانان است (ابن اثیر، ۳۹۱/۱)، ابن عباس، ابوهریره و سعد بن ابی وقاص که از شاهدان عینی حادثه غدیر بودند، و تابعان معروفی چون جابر جعفی، سفیان بن عُيَيْنَه و سُفیان ثوری حضور دارند که عموم اهل علم آنان را می‌شناسند. پس چگونه برخی از اهل سنت، خبر انس بن مالک را به خاطر صحابی بودن وی، نصب‌العین خود قرار داده و بر آن پافشاری دارند و این احادیث که هم به‌طور مستقیم از پنج صحابی معروف نقل شده، و هم از تابعین معروفی که از طریق امام صادق یا امام باقر علیهما السلام - که اشرف و اعلم روزگارند - نقل شده، مقبولشان نمی‌افتد؟ جز این است که اغراضی در بین است؟ و یا چگونه است که از بین طرق متعددی که به ارتباط این دو مجموعه آیات با جریان ولایت علی عليه السلام اشاره دارند، برخی تنها به خاطر ذکر کلمه «غلام» در یک طریق، طرق متعدد را نادیده گرفته و ادعای غرابت اصل حدیث نمودند، در حالی که مشخص نکردند که غرابت حدیث از جهت متن است یا سند یا الفاظ؟

روایاتی که از ارتباط آیه ۳۲ انفال با آیات نخست معارج خبر داده‌اند، از طریق شش صحابی گزارش شده و درباره ابن عباس هم اقوال متفاوتی به نفع هر طرف وجود دارد، از این رو صرف نظر از روایت ابن عباس، از این پنج صحابی باقی مانده، انس، ابو جهل را و چهار صحابی دیگر، بالاتفاق نعمان بن حارث را سائل

معرفی نمودند؛ یعنی این خبر در همان طبقه اول متواتر است، در حالی که در اخبار مقابل، در طبقه اول تنها یک نفر آن را نقل کرده‌اند. و در طبقات دوم، یعنی تابعین، و نیز در طبقه سوم که توسط شیخین و امثال ایشان نقل شده، چنین خبری هرچند که در طبقات تابعان و اتباع تابعان به تواتر برسد، خبر را متواتر نمی‌کند.

اما از جهت غرابت لفظ، چنان‌که مستشکل به لفظ «غلام» اشاره کرد، کلمه «غلام» دور از استعمال نیست. نسبت غلام که به علی عَلِيٌّ داده شده، موجب جعلی دانستن یا غرابت در حدیث نمی‌گردد؛ زیرا این واژه در لغت عرب، در معانی متعدد (پسر بچه، خدمتکار، قرین و همراه) به کار رفته است (ابن منظور، ۱۲۷/۶؛ ۴۴۱/۱۲). احتمالاً از این جهت که حضرت علی عَلِيٌّ همواره ملازم، قرین و همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در خدمت ایشان بود، کسی از روی تمسخر، به حضرت علی عَلِيٌّ لقب غلام داده است؛ چنان‌که قرآن کریم، خدمه بهشتیان را غلام می‌خواند (طور/۲۴). بنابراین حدیث غدیر و ارتباط آیات ۱-۳ معارج و آیه ۳۲ انفال با آن، طبق مبنای اهل سنت، هم کثیرالطریق است، و هم طرق قابل قبولی دارد (عسقلانی، ۷۴/۷). و روشن شد که این احادیث علاوه بر غریب نبودن، شرط تواتر را هم - بنا بر دیدگاه فریقین - دارا می‌باشند؛ یعنی حداقل سه نفر (بنا بر دیدگاه شیعه) یا چهار نفر (از نظر اهل سنت) در هر طبقه، آن را نقل کرده باشند.

مهم‌ترین دستاورد

تفاوت در اسم سائل و تقویت احتمال تصحیف و تحریف

روایات و اخبار رسیده اسامی متفاوتی از سائل بیان کردند که نام «نضر» و «حارث» بیشتر در آن بین دیده می‌شود. اسامی دیگر از قبیل «نضر بن حارث بن علقمة بن کله»، «نضر بن حرث بن علقمة بن بنی عبدالدار» و «نضر بن الحرث بن کله» بر اساس قول مجاهد، و «نضر بن حرث» منقول از سدی، و «نضر بن کله» منقول از عطاء (طبری، ۱۵۲/۹)، «نعمان بن عمرو حارث بن علقمه» از قبیل بنی عبدالدار (مقاتل، ۴۳۵/۴)، و در یک نقل هم «جابر بن نضر بن حارث» (امینی، ۳۰۲/۱؛ ابن شهر آشوب، ۲۴۰/۲) و در بعضی هم «حرث بن نعمان فهري» (ثعلبی، ۳۵/۱۰)، برخی نیز «نعمان بن حارث فهري» (حسکانی، ۲۸۶/۲)، برخی «حارث بن

عمرو فهري» (کليني، ۵۷/۸)، يک نقل هم اين شخص را «نعمان بن منذر فهري» (حسکاني، ۳۸۴/۲) مي‌داند که ما در جمع‌بندي اين روايات و با دقت در مضامين آنها نسبت به نام سائل، به اين مطلب رسيديم که:

۱- در جمع بين اين اقوال، بعضي از اسامي به هم برمي‌گردند. در واقع «نعمان بن عمرو حارث بن علقمه»، با «نعمان بن حارث فهري» و «نعمان بن عمرو فهري» يکي است. «نعمان بن عمرو، حارث بن علقمه» نشان مي‌دهد که «حارث» نام ديگر يا لقب «عمرو» است که در بعضي گزارش‌ها و نقل‌ها «عمرو»، و در برخي ديگر «حارث» آمده است.

۲- «نعمان بن حرث» همان «نعمان بن حارث» است که يا احتمالاً حرف «الف» در «حارث» به صورت کوتاه ثبت شده و بعداً از قلم افتاده، يا اينکه در نوشتن سهواً الف از «حارث» حذف گرديده و به همين ترتيب، «حارث بن نعمان» همان «حارث بن نعمان» است.

۳- در «حارث بن نعمان» جابه‌جايي در اسم صورت گرفته است؛ يعني «نعمان بن حارث» به‌جاي «حارث بن نعمان» قرار گرفته و به نظر مي‌رسد که در هر کدام از اين روايات، نوعي تصحيف صورت گرفته و اسامي ناقص بيان گرديده است.

۴- با توجه به نتايج به‌دست آمده و ضميمه کردن آنها به نقل‌هاي ديگر در عرض اين اخبار، به‌وضوح مي‌توان دريافت که «نعمان بن حارث عمرو فهري بن علقمه بن کلدۀ» از قبيله بني عبدالدار بوده که در بسياري از نقل‌ها از باب تخفيف، به انسايش اشاره نشده است. طبري در چهار طريق از پنج طريقي که به «سائل» اشاره مي‌کند، «نضر بن حارث فهري» را نيز از خاندان بني کلدۀ، بني علقمه و بني عبدالدار مي‌داند و نيز پسوندهاي بني عبدربه و بني قصي در هر دو مشترک است.

۵- اشتراک «ابن حارث» در «نعمان بن حارث» و «نضر بن حارث»، اين دو احتمال را تقويت مي‌کند:

الف) «نعمان» خود نضر بوده باشد؛ يعني اگر نگوييم لقب، به احتمال قوي نام ديگر «نضر» بوده باشد؛

ب) نعمان برادر نضر بوده باشد.

۶- با ملاحظه اشتراک پسوند «الفهری» در نضر بن حارث الفهری، نعمان بن حارث الفهری، حارث بن نعمان الفهری، حارث بن عمرو الفهری، نعمان بن عمرو الفهری، نعمان بن المنذر الفهری و عمرو بن حارث الفهری، می‌توان پی برد که در هر کدام از این اسامی سهواً تصحیفی صورت گرفته باشد، ولی در اینکه لفظ «المنذر» جایگزین لفظ «حارث» یا «عمرو» گردد، به نظر به راحتی ممکن نیست و لذا احتمال دیگری تقویت می‌شود که سائل تنها نبوده است، بلکه با برخی از مسلمانان نفاق‌پیشه نسبت قبیل‌ای داشته که نسبت به موقعیت علی علیه السلام، حسادت و بغض را در دل پنهان و به اعتراض سائل به پیامبر راضی بودند، ولی عذاب شامل شخصی گردید که انکارش شدیدتر بود و بعد از انتشار اخبار، هر کس به زعم خویش، یکی از افراد این قبیل را سائل تلقی کردند.

پس بر اساس این بررسی‌ها، سائل «نعمان بن حارث فهری» است و در این صورت، این اشکال ابن تیمیه مبنی بر جعلی بودن این روایات به دلیل عدم وجود این نام در «الاستیعاب» و کتب مشهور و ناشناخته بودن آن، خودبه‌خود منتفی است (ابن تیمیه، ۹۰/۴). برعکس، عدم ثبت نام نعمان در لیست صحابه، مؤیدی بر ساختگی بودن تعیین نام سائل و تحریف در مصداق آن بوده است، نه بر موضوع بودن آن حادثه؛ زیرا نضر و ابوجهل - طبق شواهد مسلم تاریخی - نمی‌توانستند در غدیر حضور داشته باشند و عده‌ای با انگیزه‌های کلامی، اذهان جامعه را به سمت ابوجهل و نضر برده‌اند تا به بهانه کافر بودن ایشان و به دلیل عدم حضور آن دو در غدیر، ارتباط آیه اول سوره معارج را با انتصاب علی علیه السلام به ولایت، و نیز ارتباط آیه ۳۲ انفال با آن را نفی نمایند.

نتیجه‌گیری

بررسی‌ها نشان می‌دهد که اولاً احتمال اینکه «سائل»، پیامبر، نضر یا ابوجهل باشد، منتفی است. ثانیاً صدور اعتراض، لجاجت و انکار یکی نسبت به بیان «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً» از سوی پیامبر در جریان غدیر، محل توافق بین همه روایات غدیر است. این روایات با وجود اینکه سائل را با اسامی مختلفی آورده و ظاهراً در این باره مضطرب‌اند، ولی حاکی از یک خاندان برای سائل است؛ یعنی

خاندان‌های «بنی علقمه»، «بنی کلده»، «بنی عبدالدار» و «بنی قصی» که از قبيله قریش و با پسوندها مشترک «فهری» هستند و این اشتراک در نسب و قبيله می‌رساند که قطعاً در ضبط نام سائل، تصحیف و تحریفی صورت گرفته است و به احتمال قوی، نعمان بن حارث فهری برادر نضر است که در غدیر حضور داشته و جابر به دلیل کینه پدرش از علی علیه السلام، در اعتراض به ولایت و امامت حضرت، با او همراهی کرده و عامل تحریک او بوده است؛ و سائل خود نعمان است. در برخی متون منقول، با انگیزه‌های کلامی، به عمد به جای نعمان بن حارث، نضر بن حارث ضبط گردیده است.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد؛ تفسیر القرآن العظیم، عربستان سعودی، بی‌نا، ۱۴۱۹ق.
۳. ابن اثیر، علی بن محمد؛ اسدالغابة فی معرفة الصحابة، قاهره، چاپ افست بیروت، بی‌نا.
۴. ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم؛ منهاج السنّة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة، بیروت، دار الفضیلة، ۱۴۲۴ق.
۵. ابن حزم اندلسی، علی احمد بن سعید؛ جوامع السیرة، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۵۶م.
۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ المناقب فی آل ابی طالب، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۲ق.
۷. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۸. امینی، عبدالحسین؛ الغدیر، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۶ش.
۹. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۱۰. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد حکمت، ۱۴۱۶ق.
۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ الجامع الصحیح المختصر، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۷ق.
۱۲. بغوی، حسین بن مسعود؛ معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، بی‌نا، ۱۴۲۰ق.
۱۳. بلخی، مقاتل بن سلیمان؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۲۳ق.
۱۴. بیهقی، ابوالفضل؛ تاریخ بیهقی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
۱۵. ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم؛ الکشف والبیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.

۱۶. حاکم حسکانی، عبیدالله ابن احمد؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۷. حاکم نیشابوری، محمدبن عبدالله؛ مستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۱۸. حمیری، عبد الملک بن هشام؛ سیره النبویه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۹. دروزة، محمد عزة؛ تفسیر الحدیث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۳ق.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار العلم، ۱۴۱۲ق.
۲۱. زحیلی، وهبة بن مصطفى؛ التفسیر المنیر فی العقیدة والشریعة والمنهج، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
۲۲. سیوطی، جلال الدین؛ الدر المنثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۱۴ق.
۲۳. سیوطی، جلال الدین؛ محلی، جلال الدین؛ تفسیر جلالین، بیروت، مؤسسة النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ق.
۲۴. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۵. طبرسی، احمد بن علی؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج، بیروت، چاپ محمد باقر موسوی خراسان، ۱۴۰۱ق.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۷. طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
۲۸. عسقلانی، ابن حجر؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بیروت، دار البیان للتراث، بی تا.
۲۹. فرات کوفی، ابوالقاسم؛ تفسیر فرات کوفی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی، ترجمه صادق حسن زاده، قم، انتشارات قائم آل محمد، ۱۳۸۷ش.
۳۱. معرفت، محمدهادی؛ علوم قرآنی، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۸۰ش.
۳۲. نسائی، احمد بن علی؛ سنن النسائی، بیروت، دار الفکر، ۱۳۴۸ق.
۳۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج؛ صحیح مسلم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳۴. واحدی نیشابوری، علی بن احمد؛ اسباب النزول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.